

اقرار کیفری؛
آیا هنوز

«ملکه دلایل» است؟



نوشتاری از: دکتر پیمان حاج محمودعطار
دکترای حقوق کیفری و جرم شناسی، وکیل دادگستری
صفحه ۳

شنبه ۱۷ مردادماه ۱۴۰۵ • سال اول • شماره ۲۱

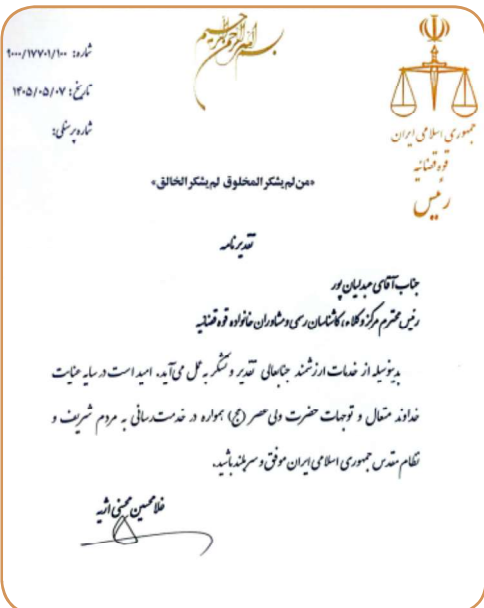
آفتاب حقوقی

تفوق امر کیفری بر حقوقی بانگش بر ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری

دکتر امیرناصر کاتوزیان

**تقدیر از دکتر عبدلیان پور؛
تأییدی بر مدیریت اثرگذار
و نگاه تحول آفرین**

مدیر مسئول: دکتر منصور مظفری*
وکیل پایه یک دادگستری



در نظام‌های مدیریتی، تقدیر از یک مدیر صرفاً به معنای قدردانی از عملکرد فردی نیست؛ بلکه نشانه‌ای از موفقیت یک رویکرد، یک سبک مدیریت و یک نگاه مسئولانه به مأموریت‌های سازمانی است. از همین منظر، تقدیر از حسن عبدلیان پور، رئیس مرکز وکلاء، کارشناس رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه، را می‌توان بازتابی از اعتماد و رضایت جامعه حقوقی و کارشناسی نسبت به عملکرد مدیریتی ایشان دانست.

در سال‌های اخیر، مرکز وکلاء، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه با رویکردی مبتنی بر تحول، توسعه خدمات، حمایت از اعضا و ارتقای جایگاه حرفه‌ای، مسیر تازه‌ای را تجربه کرده است؛ مسیری که بسیاری آن را حاصل مدیریت منسجم، برنامه‌ریزی هدفمند و تعامل سازنده دکتر حسن عبدلیان پور با بدنه این مجموعه می‌دانند.

تقدیر از ایشان، در واقع قدردانی از مدیری است که تلاش کرده با تقویت سرمایه انسانی، افزایش همدلی میان اعضا و توجه به مطالبات صنفی و حرفه‌ای، زمینه ارتقای کیفیت خدمات حقوقی و کارشناسی را فراهم کند. این موفقیت‌ها نشان می‌دهد که مدیریت کارآمد، زمانی به نتیجه می‌رسد که همراه با روحیه خدمت، مسئولیت‌پذیری و نگاه آینده‌نگر باشد.

بی‌تردید، دریافت چنین تقدیرهایی تنها یک افتخار شخصی نیست؛ بلکه بیانگر موفقیت مجموعه‌ای است که با هدایت مدیری توانمند توانسته اعتماد و رضایت نهادهای همکار را جلب کند. استمرار این مسیر می‌تواند نقش مرکز وکلاء، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضائیه را در تحقق عدالت، ارتقای خدمات تخصصی و افزایش اعتماد عمومی بیش از پیش تقویت کند.

یکی از مهم‌ترین قواعد مشترک میان آیین دادرسی کیفری و آیین دادرسی مدنی، تأثیر آرای کیفری بر دعاوی حقوقی است. این قاعده که در حقوق تطبیقی از آن با عنوان «تفوق امر کیفری بر امر حقوقی» یاد می‌شود، با هدف جلوگیری از صدور آرای متعارض، حفظ اقتدار احکام کیفری و تأمین امنیت قضایی شکل گرفته است. قانون‌گذار ایران نیز این اندیشه را در ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری پذیرفته و مقرر داشته است:

«ماده ۱۸- هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است.»

ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری را باید یکی از مهم‌ترین جلوه‌های هماهنگی میان دادرسی کیفری و حقوقی دانست. با این حال این ماده بیانگر «تفوق مطلق» امر کیفری بر امر حقوقی نیست؛ بلکه تنها در صورتی دادگاه حقوقی را ملزم به تبعیت از رأی کیفری می‌کند که رأی قطعی بوده و در ماهیت دعوای حقوقی مؤثر باشد. از این رو **مناسب‌تر آن است که به جای استفاده از اصطلاح «تفوق مطلق امر کیفری بر حقوقی»، از تعبیر «تفوق نسبی یا تأثیرالزام‌آور رأی قطعی کیفری بر دعوای حقوقی» استفاده شود؛ تفوقی که ضمن حفظ اقتدار آرای کیفری، استقلال دادگاه حقوقی را در حدود قانون محترم می‌شمارد و تعادل مناسبی میان دو نظام دادرسی برقرار می‌کند.**

تفوق امر کیفری بر حقوقی با نگرش بر ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری



دکتر امیرناصر کاتوزیان

یکی از مهم‌ترین قواعد مشترک میان آیین دادرسی کیفری و آیین دادرسی مدنی، تأثیر آرای کیفری بر دعاوی حقوقی است. این قاعده که در حقوق تطبیقی از آن با عنوان «تفوق امر کیفری بر امر حقوقی» یاد می‌شود، با هدف جلوگیری از صدور آرای متعارض، حفظ اقتدار احکام کیفری و تأمین امنیت قضایی شکل گرفته است. قانون‌گذار ایران نیز این اندیشه را در ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری پذیرفته و مقرر داشته است: «ماده - ۱۸ هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است.»

باوجود این پرسش اساسی آن است که آیا ماده ۱۸، بیانگر حاکمیت مطلق امر کیفری بر امر حقوقی است یا صرفاً نوعی تقدم نسبی و محدود را پذیرفته است؟

مفهوم قاعده تفوق امر کیفری بر حقوقی:

قاعده تفوق امر کیفری بر حقوقی بدین معناست که هرگاه یک واقعه، واجد آثار کیفری و حقوقی باشد، تصمیم مرجع کیفری درباره موضوعاتی که در ماهیت دعاوی حقوقی مؤثر است، برای دادگاه حقوقی الزام‌آور خواهد بود. فلسفه این قاعده آن است که وقوع جرم، انتساب آن به مرتکب و سایر موضوعات اساسی که در دادگاه کیفری با تشریفات خاص و استانداردهای سخت‌گیرانه اثبات می‌شود، دوباره در دادگاه حقوقی مورد تردید قرارنگیرد. بدین ترتیب قاعده مزبور از صدور آرای متناقض جلوگیری کرده و اعتماد عمومی به نظام قضایی را تقویت می‌کند.

دکتر محمد رضا علیم‌رادی
دکترای حقوق عمومی
مدرس دانشگاه

تنگه هرمز، به‌عنوان تنها راه دریایی خلیج فارس به آب‌های آزاد، همواره جایگاهی راهبردی در معادلات امنیتی و اقتصادی منطقه داشته است. از اوایل سال ۲۰۲۶ و همزمان با تشدید فشارهای نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران، این تنگه بار دیگر به کانون توجه حقوقدانان بین‌المللی بدل شده؛ نه به این دلیل که ماهیت جغرافیایی آن تغییر کرده، بلکه از آن‌رو که ایران، در واکنشی مشروع به جنگ تحمیلی، از ظرفیت حقوقی خود بر بخش قابل توجهی از این آبراه بهره گرفته است.

در حقوق بین‌الملل دریاهای، دو رویکرد متفاوت درباره تردد در تنگه‌های بین‌المللی وجود دارد. ایران، که کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای آزاد را هرگز تصویب نکرده است، ملزم به رژیم عبور ترانزیتی مندرج در آن سند نیست و در عوض بر مبنای کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو و قانون مناطق دریایی مصوب سال ۱۳۷۲، رژیم عبور بی‌ضرر را حاکم می‌داند؛ رژیمی که به موجب آن، کشتی‌های جنگی خارجی برای تردد در آب‌های سرزمینی ایران باید مجوز پیشین کسب کنند. این مبنای، ریشه در حق حاکمیتی مسلم ایران بر آب‌های سرزمینی خود دارد و هیچ تعارضی با اصول شناخته‌شده حقوق بین‌الملل ندارد.

وزارت امور خارجه در بیانیه رسمی اسفندماه ۱۴۰۴ (مارس ۲۰۲۶) این موضع را به‌صراحت تکرار کرد و بر حق ایران برای تنظیم شرایط عبور ایمن تأکید نمود. در همین چارچوب، ایران با هماهنگی‌های عملیاتی، امکان تردد ایمن را برای شناورهایی که مسیر خود را با نیروی دریایی سپاه هماهنگ می‌کنند فراهم آورده است؛ رویه‌ای که نشان‌دهنده مسئولیت‌پذیری ایران در حفظ امنیت دریانوردی،

قلمرو ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری:

بر خلاف تصور برخی، ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری، تفوق مطلق امر کیفری را نپذیرفته است؛ بلکه سه شرط اساسی برای لازم‌الاتباع بودن رأی کیفری مقرر کرده است: نخست آن که رأی کیفری باید قطعی باشد. بنابراین آرای بدوی یا آرای که هنوز در مراجع بالاتر قابل اعتراض هستند، اثری نسبت به دعاوی حقوقی ندارند.

دوم آن که رأی کیفری باید در ماهیت امر حقوقی مؤثر باشد. بنابراین هر رأی کیفری برای دادگاه حقوقی الزام‌آور نیست، بلکه تنها آن بخش از رأی که در تعیین ماهیت حق یا تکلیف حقوقی اثر دارد، مشمول ماده ۱۸ خواهد بود.

سوم آن که اثر الزام‌آور رأی کیفری محدود به موضوعاتی است که دادگاه کیفری درباره آن‌ها اظهارنظر کرده است؛ مانند وقوع یا عدم وقوع فعل، انتساب آن به متهم، یا اصالت و جعلیت سند. تشخیص این که رأی کیفری در ماهیت دعاوی حقوقی مؤثر است یا خیر، برعهده دادگاه رسیدگی‌کننده به دعاوی حقوقی است.

حدود تفوق امر کیفری:

ماده ۱۸ استقلال دادگاه حقوقی را به طور کامل از بین نبرده است. دادگاه حقوقی هم چنان در موضوعاتی مانند میزان خسارت، نحوه جبران زیان، آثار قراردادهای، مسئولیت‌های مدنی و سایر مسائل حقوق خصوصی دارای اختیار رسیدگی و تصمیم‌گیری است، مگر آن که این موضوعات مستقیماً تحت تأثیر رأی قطعی کیفری قرار گرفته باشند. برای مثال اگر دادگاه کیفری جعل سند را احراز و حکم قطعی صادر کند، دادگاه حقوقی نمی‌تواند اصالت همان سند را بپذیرد؛ اما هم چنان درباره آثار حقوقی ناشی از آن، میزان خسارت یا روابط قراردادی تصمیم خواهد گرفت. هم چنین اگر دادگاه کیفری به علت فقدان سوءنیت، حکم برائت صادر کند، این رأی لزوماً

تنگه هرمز و دفاع حقوقی از حاکمیت ایران

ظرفیت‌های حقوق عمومی در حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی

آتی مؤثر باشد.

در مجموع، تنگه هرمز نه یک نقطه ضعف که یک ظرفیت راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران است؛ ظرفیتی که با تکیه بر مبنای استوار حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل، در عین پایبندی به حقوق مسلم دریانوردی بین‌المللی، می‌تواند به ابزاری برای حفظ تمامیت ارضی، صیانت از منافع ملی و مقابله با فشارهای نامشروع بین‌المللی، چه در روزگار جنگ و چه در ایام صلح، تبدیل شود.

در همین راستا، اقدامات کنترلی و بازدارنده جمهوری اسلامی ایران در تنگه هرمز (از جمله محدودسازی یا ممانعت از تردد شناورهای وابسته به دولت‌های متخاصم در بحبوحه جنگ تحمیلی) را می‌توان از منظر حقوق عمومی و بین‌الملل، اقدامی موجه و قابل دفاع دانست. این اقدامات بر سه پایه استوار است: نخست، حق ذاتی دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد در برابر تجاوز و تهدید نظامی مستقیم؛ دوم، حاکمیت سرزمینی مسلم ایران بر بخش قابل‌توجهی از آب‌های این تنگه که به موجب آن، تنظیم شرایط تردد کشتی‌های جنگی و شناورهای وابسته به متخاصمان، اعمال مشروع صلاحیت حاکمیتی است و نه نقض تعهد بین‌المللی؛ و سوم، ضرورت حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور در شرایطی که خود هدف حملات نظامی بوده است. تا زمانی که این اقدامات متناسب با منبع تهدید واقعی باشد و مسیر ایمن برای کشتیرانی بی‌طرف را کاملاً مسدود نسازد، در چارچوب اصول شناخته‌شده حقوق مخاصمات مسلحانه (به‌ویژه اصل تناسب و ضرورت نظامی) از مشروعیت کامل برخوردار است و نمی‌توان آن را انحراف از تعهدات بین‌المللی ایران قلمداد کرد؛ بلکه برعکس، نمودی از اعمال مسئولانه یک حق حاکمیتی مسلم در برابر جنگی است که به کشور تحمیل شده است.

اقرار کیفری؛ آیا هنوز «ملکه دلایل» است؟



دکتر بهیمان حاج محمودعطار
دکترای حقوق کیفری و جرم شناسی،
وکیل دادگستری

عبارت «اقرار، ملکه دلایل است» از مشهورترین گزاره‌های حقوقی در نظام‌های حقوقی سنتی است. این عبارت که ریشه در اهمیت اقرار در فقه و حقوق دارد، در حقوق کیفری معاصر دیگر نمی‌تواند به صورت مطلق پذیرفته شود. تجربه نظام‌های کیفری جهان نشان داده است که اقرار، به‌ویژه در پرونده‌های کیفری، همواره نشانه حقیقت نیست و ممکن است تحت تأثیر اکراه، اجبار، شکنجه، تلقین، اختلالات روانی، ترس، امید به تخفیف مجازات یا حتی حمایت از شخص دیگر صورت گیرد. از این رو، اقرار کیفری باید در کنار سایر ادله، قرائن و امارات مورد ارزیابی قرار گیرد و هرگز نباید به تنهایی مبنای صدور حکم محکومیت باشد. قاعده فقهی «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» جایگاه ویژه‌ای در نظام اثبات دعوا دارد؛ اما این قاعده ناظر بر اعتبار اصل اقرار است، نه اینکه اقرار در همه دعاوی و تحت هر شرایطی کامل‌ترین دلیل اثبات جرم باشد. در حقوق کیفری، موضوع تنها اثبات یک حق خصوصی نیست، بلکه آزادی، حیثیت و گاه جان انسان در معرض تصمیم دادگاه قرار دارد.

کاهش می‌دهد. اقرار و علم قاضی هدف از رسیدگی کیفری، تحصیل علم و اقناع وجدانی قاضی است. اقرار یکی از ابزارهای دستیابی به این علم است، نه جایگزین آن. چنانچه مفاد اقرار با سایر دلایل پرونده تعارض داشته باشد یا اوضاع و احوال وقوع جرم آن را تأیید نکند، قاضی نمی‌تواند صرفاً با استناد به اقرار حکم محکومیت صادر کند. پیشنهاد اصلاح قانون به نظر می‌رسد زمان آن فرا رسیده است که قانونگذار اصل زیر را به طور صریح در قوانین آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی کند: «هیچ اقرار کیفری، بدون وجود حداقل یک دلیل یا اماره مستقل و مؤید، نباید به تنهایی مبنای صدور حکم محکومیت قرار گیرد.» چنین اصلی با اصل برائت، کرامت انسانی، منع شکنجه، دادرسی منصفانه و سیاست جنایی مبتنی بر پیشگیری از محکومیت‌های ناعادلانه سازگارتر است. نتیجه‌گیری اقرار در حقوق کیفری همچنان یکی از مهم‌ترین ادله اثبات جرم است، اما دیگر نمی‌توان آن را «ملکه دلایل» به معنای سنتی دانست. ارزش اثباتی اقرار وابسته به قانونی بودن، ارادی بودن، صحت مفاد آن و انطباق با سایر ادله پرونده است. حقوق کیفری معاصر باید از اندیشه «محکومیت بر پایه اقرار» به سمت «محکومیت بر پایه مجموعه‌ای از ادله همسو و قابل اعتماد» حرکت کند. در این چارچوب، اقرار نه پایان تحقیق، بلکه آغاز راستی‌آزمایی قضایی است و تنها در صورتی می‌تواند مبنای سلب آزادی یا سایر حقوق اساسی افراد قرار گیرد که با دلایل و امارات مستقل تأیید شده باشد.

کودکی روی لبه تیغ؛ واکاوی ریشه‌های ساختاری و بسترهای قانونی کودکان در معرض خطر و کار در ایران



نسربین بصری‌کندری
کارآموز وکالت



معمومه عسکری
کارآموز وکالت

مسئله کودکان آسیب‌دیده و ناسازگار، همواره یکی از حساس‌ترین شاخص‌های سنجش پایداری و سلامت ساختار اجتماعی و رفاهی هر جامعه به شمار می‌رود. در ادبیات حقوقی و جامعه‌شناختی، این گروه از کودکان به سه دسته عمده «بزهکار»، «منحرف» و «در معرض خطر» تقسیم می‌شوند که در این میان، کودکان در معرض خطر به دلیل قرارگیری در آستانه ورود به چرخه‌های عمیق‌تر بزه، نقشی کلیدی در سیاست‌گذاری‌های پیشگیرانه دارند. این کودکان که به دلایلی نظیر فقر مفرط، عدم دسترسی به بهداشت و آموزش مناسب، و ضعف در حمایت‌های قانونی در وضعیت ناپایدار زیستی قرار دارند، نه تنها فرآیند جامعه‌پذیری را به صورت ناقص طی می‌کنند، بلکه در بسترهای خانوادگی و اجتماعی خود به شدت مستعد مواجهه با انواع خشونت‌های جسمی، روانی و سوءاستفاده‌های گوناگون هستند. از این رو، مداخله علمی و به‌موقع در این مرحله، مرز میان پیشگیری ساختاری و درمان پرهزینه آسیب‌ها در آینده است.

یکی از بارزترین جلوه‌های این وضعیت ناپایدار، پدیده کار کودک است که به عنوان نمودی از بهره‌کشی اقتصادی، اساساً در بستر توسعه‌نیافتگی و فقر معیشتی رشد می‌کند. در این شرایط، کودکان برای جبران کسری درآمد خانوار، ساعات طولانی‌تر از روز را به مشاغل طاقت‌فرسا و نامناسب اختصاص می‌دهند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که فقر، پراکندگی بازار کار غیررسمی و ناکارآمدی سازوکارهای نظارتی بر کارگاه‌های کوچک، موانع اصلی مقابله با این معضل به شمار می‌روند. این در حالی است که از منظر حقوق بین‌الملل، ماده ۳۲ پیمان‌نامه حقوق کودک صراحتاً دولت‌های عضو را متعهد می‌سازد تا از کودکان در برابر کارهای زیان‌بار، مخل تحصیل و آسیب‌رسان به رشد جسمی، ذهنی و معنوی حمایت کنند و با تنظیم حداقل سن قانونی و شرایط کار، به این وضعیت سامان بخشند؛ تعهدی که در عمل به دلیل سیطره مناسبات اقتصاد غیررسمی و پنهان، با چالش‌های جدی مواجه گردیده است. پیامد مستقیم ناکامی در مهار کار کودک و فروپاشی کارکردهای حیاتی نهاد خانواده، پدیدار شدن پدیده «کودکان خیابانی» است.

الگوهای رفتاری متفاوتی در این حوزه قابل بازشناسی است؛ از کودکانی که خیابان را به محل دائم زندگی و بقای خود تبدیل کرده‌اند تا آنان که پس از کار روزانه به کانون خانوادگی بازمی‌گردند یا ارتباط عاطفی خود را به کلی با خانواده قطع کرده‌اند. تحلیل ساختاری این پدیده در ایران نشان می‌دهد که زیست‌خیابانی صرفاً به کودکان بی‌سرپرست محدود نیست، بلکه طیف وسیعی از کودکان بدسرپرست، اطفال متکدی، اتباع غیرمجاز، کودکان دارای معلولیت و حتی کودکانی که با یکی از والدین یا قیم قانونی خود زندگی می‌کنند را در بر می‌گیرد. با وجود ابعاد مشهود این پدیده، فقدان داده‌های آماری دقیق و پویا همواره مانع از سیاست‌گذاری کارآمد بوده است. ارقام غیررسمی در دهه‌های گذشته، مانند برآوردهای سال ۱۳۸۱ که تعداد کودکان خیابانی در تهران را ۳۵ هزار نفر و در کل کشور حدود یک میلیون و دویست هزار نفر گزارش کرده بودند، به خوبی گویای وسعت این چالش است. پویایی جغرافیایی، نوسانات فصلی و ماهیت زیست پنهان این کودکان، رصد و سرشماری دقیق آنان را برای نهادهای متولی نظیر سازمان بهزیستی و مراجع قضایی بسیار دشوار ساخته است.

عبور کودک از حریم امن خانوادگی به سمت معابر عمومی، معلول یک عامل انفرادی نیست، بلکه برآیند تلاقی بحران‌های چندگانه است. فقر ساختاری، بیکاری سرپرست خانواده، حاشیه‌نشینی شهری، فروپاشی روابط خانوادگی بر اثر طلاق یا فوت والدین، اعتیاد، تنبیه‌های بدنی شدید و همچنین ناکارآمدی سیستم آموزشی در پیشگیری از ترک تحصیل، از مهم‌ترین پیشران‌های سوق‌دهنده اطفال به سمت خیابان هستند. هنگامی که خانه کارکرد حیاتی خود را از دست می‌دهد، خیابان به فضایی برای کسب درآمد یا فرار از بحران تبدیل می‌شود. حضور طولانی‌مدت در این فضا، کودکان را در معرض مواجهه با شبکه‌های مجرمانه سازمان‌یافته، سوءاستفاده برای انتقال مواد مخدر، سرقت‌های خرد، تکدی‌گری اجباری و انواع آسیب‌های حاد جسمی و روانی قرار می‌دهد. عدم مداخله حمایتی به‌موقع در این سنین، زمینه‌ساز انتقال این افراد به چرخه بزهکاری پایدار در سنین بزرگسالی خواهد بود.

در مواجهه با این آسیب‌ها، سیاست جنایی و حمایتی ایران هر چند

با استناد به ابزارهایی نظیر ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی که تکدی‌گری و بهره‌کشی از کودکان را جرم‌انگاری کرده، وارد عمل شده است، اما کارنامه اجرایی طرح‌های ضربتی نشان می‌دهد که رویکردهای انتظامی و فیزیکی فاقد کارایی پایدار هستند. اقدامات ضربتی جمع‌آوری، بدون توجه به ریشه‌های بازتولید فقر و محرومیت و بدون همراهی زنجیره‌ای از اقدامات مددکاری فعال، صرفاً جغرافیای آسیب را تغییر می‌دهند یا آن را به لایه‌های پنهان‌تر جامعه منتقل می‌سازند. یافته‌های حاصل از مطالعات میدانی بر روی نمونه‌های آماری کودکان خیابانی نیز این فرضیه را تأیید می‌کند؛ چرا که اکثریت مطلق این کودکان در سنین نوجوانی (۱۵ تا ۱۸ سال) قرار داشته، خانواده‌های آنان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و سوابق بالایی از وابستگی به مواد مخدر و تنش‌های شدید خانوادگی در میان آنان گزارش شده است. این داده‌ها به وضوح نشان می‌دهند که فقر اقتصادی شانه به شانه فروپاشی مناسبات خانوادگی، اصلی‌ترین محرک خروج اطفال از خانه است. تغییر وضعیت کنونی و برون‌رفت از این چرخه آسیب‌زا، نیازمند گذر فوری از اقدامات موقت و انتظامی به سمت سیاست‌گذاری‌های ساختاری و همه‌جانبه رفاهی است. در این راستا، تقویت چتر حمایتی تأمین اجتماعی برای دهک‌های پایین درآمدی، توانمندسازی مالی خانواده‌های آسیب‌پذیر، تجهیز و توسعه مراکز استاندارد شبه‌خانواده با رویکرد بازپروری عاطفی، و استقرار واحدهای مددکاری فعال و سیار در کانون‌های شناسایی‌شده آسیب، گام‌های نخستین و حیاتی به شمار می‌روند. هم‌زمان، پرهیز از جرم‌انگاری زیست‌خیابانی کودکان، توسعه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای متناسب با سن اطفال جهت ایجاد بسترهای اشتغال قانونی در آینده، و همچنین جلب مشارکت سازمان‌های مردم‌نهاد، از الزامات تحول در الگوهای مداخله حمایتی است. ساماندهی این معضل ملی، مستلزم تغییر نگرش حاکمیت و جامعه است؛ کودک کار یا خیابانی، نه یک مخل نظم شهری بلکه محصول ناکارآمدی نظام توزیع ثروت، رفاه و آموزش است و حل آن تنها از مجرای همگرایی واقعی میان قوای مقننه، مجریه و قضاییه با محوریت سازمان‌های تخصصی رفاهی امکان‌پذیر خواهد بود.

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

هوش مصنوعی و حقوق؛ چشم‌اندازهای نوین و چالش‌های پیش‌رو



عاطفه‌دهقانی
مدرس دانشگاه و محقق

چکیده

هوش مصنوعی، به عنوان یکی از شگرف‌ترین دستاوردهای روزگار دیجیتال، دامنه خویش را به گستره حقوق و دادگستری گشوده است. امروز پرسش اصلی، نه امکان ورود، بلکه چگونگی، اندازه، مرزها و الزام‌های اخلاقی و قانونی این ورود است. از یک سو، ابزارهای هوشمند بر پایه پردازش زبان طبیعی و یادگیری ماشین، نویدبخش افزایش سرعت، دقت و دسترسی به دادگری هستند و از سوی دیگر، چالش‌های حقوقی، اخلاقی و فرهنگی ژرفی را پیش روی نظام‌های حقوقی، به ویژه نظام جمهوری اسلامی ایران، می‌نهند. این نوشتار با رویکردی واکاوانه و با بهره‌گیری از تجربه‌های جهانی و بررسی اسناد بالادستی ایران، کارکردهای چندگانه هوش مصنوعی را از مشاوره حقوقی تا تشخیص عنوان بزهکارانه و صدور حکم تبیین می‌کند و چالش‌های فراروی پذیرش آن را واکاوی می‌نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد که با وجود تدوین آیین‌نامه اجرایی بهره‌مندی از فناوری‌های نوین در کارهای قضایی و رونمایی از نخستین ربات وکیل ایرانی، نظریه «قناع سنجیده» یگانه رویکرد سازگار با اصول دادرسی دادگرانه، استقلال داور و بنیادهای فقهی-اخلاقی ایران است. در این چارچوب، هوش مصنوعی ابزاری یاری‌رسان در کنار داور انسانی است و هرگونه جانشینی کامل یا الزام‌آوری تصمیم‌های آن، با موازین حقوقی و شرعی ناسازگار است. واژگان کلیدی: هوش مصنوعی، حقوق، دادگستری ایران، دادرسی دادگرانه، ربات داور، تشخیص عنوان بزهکارانه.

پیش‌گفتار

جهان امروز، جهان دگرگونی‌های شتاب‌آلود است. هوش مصنوعی، که روزگاری تنها در آزمایشگاه‌ها و داستان‌های علمی جای داشت، اکنون به بخشی از زندگی روزمره بدل شده است. هیچ عرصه‌ای به اندازه حقوق و دادگستری، با ورود این فناوری، با پرسش‌های بنیادین و چالش‌های اخلاقی ژرف روبرو نشده است. حقوق با سرنوشت، آزادی، مال و حیثیت انسان‌ها پیوند دارد و دادگستری نماد برقراری نظم و عدالت است. از این رو، هر دگرگونی در ابزارهای دادگستری، نیازمند وسواسی فراوان است تا به جای گشایش، گرهی تازه بر کار نبندد. در ایران، سند دگرگونی دادگستری، برنامه هفتم توسعه و آیین‌نامه اجرایی ابلاغی در آبان ۱۴۰۴، همگی بر بهره‌مندی از هوش مصنوعی تأکید دارند. رونمایی از ربات «روبول‌گال» نیز گامی در این مسیر است. این نوشتار می‌کوشد تا با نگاهی ژرف، جایگاه راستین هوش مصنوعی را در دادرسی تعیین کند: آیا می‌تواند جایگزین داور شود یا تنها نقشی یاری‌دهنده خواهد داشت؟

بخش یکم: بنیادهای نظری

هوش مصنوعی سامانه‌هایی است که با واری داده‌ها و

الگوریتم‌های پیچیده، رفتاری هوشمندانه از خود بروز می‌دهند و درجاتی از استقلال کنش دارند. این سامانه‌ها توانایی دریافت، استدلال، یادگیری و سازگاری دارند. در گستره حقوق، با پردازش زبان طبیعی و یادگیری ماشین، می‌توانند در خدمت دادگری باشند. دادرسی دادگرانه، با اصولی چون برابری، دسترسی به دادگاه بی‌طرف، رسیدگی آشکار، حق دفاع و رأی مستدل، بنیاد هر نظام حقوقی است. در ایران، اصول استقلال داور، انصاف و دادگری، ریشه در فقه و اخلاق دارند و هر ابزاری که به این اصول آسیب رساند، ناسازگار است. نسبت هوش مصنوعی با دادرسی دو سویه است: از یک سو به سرعت، دقت و یکنواختی رویه می‌افزاید و از سوی دیگر، شفافیت، استقلال داور و حق برخورداری از قاضی انسانی را به چالش می‌کشد. این کشمکش، نیازمند رویکردی متوازن است.

بخش دوم: کارکردهای نوین

هوش مصنوعی در گستره حقوق، شش کارکرد بنیادین دارد. نخست، مشاوره حقوقی و آسان‌سازی دسترسی به دادگری: ابزارهای هوشمند با پاسخ به پرسش‌های پرتکرار، تهیه پیش‌نویس دادخواست و راهنمایی مراجعان، به ویژه برای گروه‌های کم‌درآمد و دورافتاده، مانع بزرگ هزینه و دشواری دسترسی را کاهش می‌دهند. ربات «روبول‌گال» در ایران، با بازآموزی بر پایه حقوق ایران، گامی در این راستا است. دوم، تشخیص عنوان بزهکارانه و خودکارسازی تفهیم اتهام: شبکه‌های عصبی ژرف با دقتی بالغ بر ۹۰ درصد، عناوین بزهکارانه را از داده‌های پرونده تشخیص می‌دهند و خطاهای قضایی را کاهش می‌دهند. سوم، واری ادله و گواها: سامانه‌های پردازش زبان طبیعی می‌توانند در کسری از ثانیه، متن‌های بلند را واری، ناسازگاری‌ها را آشکار و ادله کلیدی را استخراج کنند. چهارم، آشکارسازی بزه و بازجویی مقدماتی: الگوریتم‌های تشخیص الگو با تحلیل داده‌های نظارتی و اجتماعی، مناطق جرم‌خیز را شناسایی و رفتار مظنونان را واری می‌کنند. پنجم، دادرسی‌یاری و پیش‌بینی حکم: هوش مصنوعی با مرور پرونده‌های همانند و ارائه پیش‌نویس، به یکنواختی رویه و کاهش اطاله دادرسی یاری می‌رساند. ششم، قانون‌گذاری هوشمند: سامانه‌ها با واری داده‌های کلان، خلأها و ناسازگاری‌های حقوقی را شناسایی و پیامدهای قانون‌های پیشنهادی را شبیه‌سازی می‌کنند.

بخش سوم: چالش‌ها

بهره‌مندی از هوش مصنوعی در دادگستری ایران، با شش چالش اساسی روبروست. نخست، چالش جانشینی کامل در برابر اقناع سنجیده: سه نظریه در جهان مطرح است؛ جانشینی کامل، که در آن ماشین به طور مستقل تصمیم می‌گیرد؛ اقناع مطلق، که خروجی ماشین برای داور الزام‌آور است؛ و اقناع سنجیده، که در آن ماشین تنها ابزاری مشورتی است. دو نظریه نخست با ناتوانی ماشین در درک قصد انسانی، شفافیت جعبه‌سیاه، سوگیری داده‌ها و مهم‌تر از همه، مسئله مسئولیت روبرو هستند و با اصول دادرسی ناسازگارند. تنها اقناع سنجیده، که در آن تصمیم نهایی با داور است، پذیرفتنی است. دوم، چالش ربات داور در نظام ایران: جایگزینی داور انسانی با ماشین، با بنیادهای فقهی

(انصاف و وجدان)، اصل استقلال داور (ماده ۱۵۶ قانون اساسی)، مسئولیت مدنی و کیفری داور، و مفهوم حکم که باید مستدل و انسانی باشد، در تعارض است. سوم، سوگیری الگوریتمی: اگر داده‌های آموزشی دارای سوگیری‌های نژادی، جنسیتی یا اقتصادی باشند، ماشین آن را بازتولید و تشدید می‌کند و نظام عدالت را از بی‌طرفی دور می‌سازد. چهارم، شفافیت و توانایی توضیح‌دهندگی: بسیاری از الگوریتم‌ها به عنوان جعبه سیاه کنش می‌کنند و منطق خود را توضیح نمی‌دهند، که با اصل رأی مستدل ناسازگار است. پنجم، امنیت و حریم خصوصی: پردازش داده‌های حساس شهروندان، نیازمند قانون‌های سختگیرانه‌ای است که در ایران هنوز به طور کامل تدوین نشده است. ششم، شکاف دیجیتال: نابرابری در دسترسی به زیرساخت‌ها و سواد دیجیتال، می‌تواند به تبعیض ناروا در برخورداری از خدمات قضایی بینجامد.

بخش چهارم: وضعیت حقوقی ایران

نظام حقوقی ایران در سال‌های اخیر گام‌های مهمی برداشته است. سند دگرگونی دادگستری بر بهره‌مندی از فناوری‌های نوین تأکید دارد. برنامه هفتم توسعه، دولت و قوه قضائیه را به این امر موظف کرده است. آیین‌نامه اجرایی بهره‌مندی از هوش مصنوعی در آبان ۱۴۰۴ ابلاغ شد که هرچند متن کامل آن منتشر نشده، اما شامل ساماندهی داده‌ها و استانداردهای امنیتی است. رونمایی از ربات «روبول‌گال» در مهر ۱۴۰۴، با بازآموزی بر پایه حقوق ایران، نشان‌دهنده عزم جدی برای عملیاتی‌سازی این فناوری است.

نتیجه‌گیری و راهکارها

ورود هوش مصنوعی به دادگستری، گریزناپذیر است، اما نباید جایگزین داور انسانی شود. داور عملی اخلاقی و انسانی است که به وجدان، انصاف و همدلی نیاز دارد. نظریه اقناع سنجیده با نگاه به هوش مصنوعی به عنوان دستیار هوشمند داور، تنها رویکرد سازگار با نظام ایران است. برای بهره‌مندی خردمندانه، شش راهکار پیشنهاد می‌شود: تضمین شفافیت الگوریتمی با طراحی الگوریتم‌های قابل توضیح؛ نظارت پیوسته انسانی بر همه مراحل؛ به‌روزرسانی و پالایش پیوسته داده‌ها برای پیشگیری از سوگیری؛ تدوین قانون‌های جامع درباره مسئولیت، نظارت و جبران خسارت؛ آموزش و توانمندسازی داوران، وکلا و کارکنان قضایی؛ و بهره‌مندی از تجارب جهانی برای دستیابی به الگوی بومی.

سخن پایانی

هوش مصنوعی وسیله‌ای است برای تحقق هرچه بهتر دادگری، نه هدف. با درک درست از توانایی‌ها و محدودیت‌های آن، و با نگاهی قانون‌مدارانه و اخلاق‌محورانه، می‌توان از آن برای کارآمدسازی نظام دادگستری بهره برد، بی‌آنکه اصول بنیادین فقه، اخلاق و عدالت به مخاطره افتد. راه روشن این است: هوش مصنوعی در خدمت قاضی انسانی، نه در جایگاه او. دادگستری فردای ایران، با این نگاه، می‌تواند دادگرانه‌تر، سریع‌تر و در دسترس‌تر باشد، به شرط آنکه همواره انسان، محور و هدف باشد.